

**Predigt zum 5. Sonntag der Passionszeit, Judika, 17.3.2024,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK),
Pfr. Gerhard Triebe**

1.Mose 22,1-14:

مدتی گذشت و خدا خواست ابراهیم را امتحان کند. پس او را ندا داد: «ای ابراهیم!» ابراهیم جواب داد: «بله، خداوندا!» 2 خدا فرمود: «یگانه پسرت یعنی اسحاق را که بسیار دوستش میداری برداشته، به سرزمین موریا برو و در آنجا وی را بر یکی از کوههایی که به تو نشان خواهم داد به عنوان هدیه سوختنی، قربانی کن!» 3 ابراهیم صبح زود برخاست و مقداری هیزم جهت آتش قربانی تهیه نمود، الاغ خود را پالان کرد و پسرش اسحاق و دو نفر از نوکرانش را برداشته، به سوی مکانی که خدا به او فرموده بود، روانه شد. 4 پس از سه روز راه، ابراهیم آن مکان را از دور دید. 5 پس به نوکران خود گفت: «شما در اینجا پیش الاغ بمانید تا من و پسر من به آن مکان رفته، عبادت کنیم و نزد شما برگردیم.» 6 ابراهیم هیزمی را که برای قربانی سوختنی آورده بود، بر دوش اسحاق گذاشت و خودش کارد و وسیله‌های را که با آن آتش روشن میکردند برداشت و با هم روانه شدند. 7 اسحاق پرسید: «پدر، ما هیزم و آتش با خود داریم، اما بره قربانی کجاست؟» 8 ابراهیم در جواب گفت: «پسر من، خدا بره قربانی را مهیا خواهد ساخت.» و هر دو به راه خود ادامه دادند. 9 وقتی به مکانی که خدا به ابراهیم فرموده بود رسیدند ابراهیم قربانگاهی بنا کرده، هیزم را بر آن نهاد و اسحاق را بسته او را بر هیزم گذاشت. 10 سپس او کارد را بالا برد تا اسحاق را قربانی کند. 11 در همان لحظه، فرشته خداوند از آسمان ابراهیم را صدا زده گفت: «ابراهیم! ابراهیم!» او جواب داد: «بله خداوندا!» 12 فرشته گفت: «کارد را بر زمین بگذار و به پسرت آسیبی نرسان. الان دانستم که مطیع خدا هستی، زیرا یگانه پسرت را از او دریغ نداشتی.» 13 آنگاه ابراهیم قوچی را دید که شاخهایش در بوته‌های گیر کرده است. پس رفته قوچ را گرفت و آن را در عوض پسر خود به عنوان هدیه سوختنی قربانی کرد. 14 ابراهیم آن مکان را «یهوه یری» (یعنی «خداوند تدارک میبندد») نامید که تا به امروز به همین نام معروف است

جماعت عزیز، نمی توان این داستان هولناک قربانی شدن اسحاق را بدون ترس و وحشت از آن شنید. حتی بعد از هزاران سال، هنوز اندام شما را آزار می دهد. وقتی وقایع وحشتناک رخ می دهد، خون در رگ های شما متوقف می شود. حتی پس از اینکه خداوند به آغوش ابراهیم افتاد و اسحاق را از قوچ گرفتار در بوته ها آزاد کرد، نمی توان به راحتی آرام گرفت. در پایان، هنوز این احساس عمیقاً افسرده کننده و آزاردهنده وجود دارد که خدا در اینجا سختگیری مطلقاً غیرانسانی از خود نشان می دهد

آنچه او اینجا می پرسد وحشتناک است. ابراهیم قرار است تنها پسرش را که او را بسیار دوست دارد و پس از مدت ها انتظار برای او به دنیا آمد، بکشد. زمانی که والدین فرزند خود را در اثر تصادف یا بیماری از دست می دهند، نباید تنها بخشی از یک فقدان وحشتناک باشد. ابراهیم باید پسرش را با دست خود ذبح کند و او را قربانی اطاعت خدا کند. این فقط وحشت روانی نیست، در اصل تحریک به قتل و خودکشی است زیرا ابراهیم پس از چنین عملی چگونه باید زندگی کند؟ قلبش باید به معنای واقعی کلمه بشکند. همه چیزهایی که زندگی را برای او ارزش می داد، با این کودک از بین می رود. تمام امید او و تمام آینده اش به این کودک است. بالاخره داستانش باید با او ادامه پیدا کند. با او تحقق وعده الهی آغاز شد که ابراهیم روزی به قوم بزرگی تبدیل خواهد شد، به تعداد ستارگان آسمان و شن های روی دریا. بر اساس این وعده، وطن خود را ترک کرد، دوستان و اقوام و وسایل خود را پشت سر گذاشت و در سن 75 سالگی راهی کشوری شد که تا زمان مرگ در آن غریبه ماند. او با اعتماد به این قول، صبر را یاد گرفته بود و در این راه مایه خنده نزدیکان و حتی همسرش شده بود. اما پس از آن اسحاق متولد شد. و آیا الان باید آن را رها کند؟ آیا بقیه چیزها تلف نشد؟ الان همه چیز بی معنی نبود؟ چگونه خدا می تواند چنین چیزی را بخواهد

سپس ابراهیم صبح زود برخاست و الاغ خود را بست و دو خدمتکار و پسرش اسحاق را با خود برد و «هیزم را برای قربانی سوختنی برید و به مکانی که خدا به او گفته بود رفت» (آیه 3). ابراهیم می رود هیچ حرف اعتراضی، هیچ فریادی، هیچ مذاکره ای با خدا در اینجا به دست ما نمی رسد. گویا بدیهی ترین چیز در جهان است، راوی گزارش می دهد که چگونه به دستور خداوند، ابراهیم صبح زود بیدار می شود الاغ خود را آماده می کند، دو خدمتکار، پسرش اسحاق را می برد، چگونه هیزم را برای سوخته می شکافد. تقدیم می کند و راهی می شود که خدا او را فرستاده بود. هیچ خداحافظی دلخراشی با سارا برای ما توصیف نشده است، هیچ دست دانی که ابراهیم با آن کار خود را انجام می دهد. گویی عادی ترین چیز دنیا است، او با همراهانش برای سه روز طاقت فرسا به راه می افتد. سپس، در روز سوم، ابراهیم برای اولین بار در تاریخ ما زبان باز می کند، سخنان بسیار هوشیارانه ای به زبان می آورد که از آن می توان اندکی از تاریکی که او را در این ساعات احاطه کرده است، دید: او به آنها اجازه می دهد که بندگان با هم برگردند. خر؛ آنها نباید در این رویداد ظالمانه حضور داشته باشند. نباید نتوانند او را از کاری که خداوند به او مأمور کرده است باز دارند. از آنچه خدا به او گفته چیزی نمی گوید. در عوض، او داستان کاملاً متفاوتی را برای خادمان تعریف می کند: "من و پسر می خواهیم به آنجا برویم و وقتی عبادت کردیم، می خواهیم نزد شما بازگردیم" (آیه 5). این چیست: یک دروغ سفید؟ یا این یک اعتماد تقریباً ناامیدکننده است که خدا همچنان پسرش را به روشی غیرقابل توضیح به او باز می گرداند؟ حداقل این گونه است که نامه به عبرانیان در عهد جدید آنچه را که ابراهیم در اینجا انجام می دهد تفسیر می کند: «او فکر کرد: خدا نیز می تواند مردم را از مردگان زنده کند. او نیز او را دوباره به عنوان مثلی برای این امر پذیرفت» (11:19). خدا می تواند - شاید ابراهیم چنین فکر می کرد. اما اینکه آیا او بخواد، حتی اگر بتواند - این سوال بزرگ بود در هر صورت، آنچه ابراهیم در کلام خود از خود خدا شنیده بود دقیقاً برعکس بود: مرگ، نابودی، پایان همه امیدها. این چیزی بود که از او شنیده بود

و به این ترتیب ابراهیم اکنون هیزم های قربانی سوختنی را روی پسرش می بندد، آتش و چاقو را خودش می گیرد، چیزهایی که می تواند برای فرزندش خطرناک باشد، و آنها به راه می افتند. «و آن دو با هم رفتند.» سخنی از احساس و اندیشه ابراهیم که با پسرش به سوی کوه می رفت و به محل قربانی نزدیکتر و نزدیکتر می شد، نیست. «و آن دو با هم رفتند.» می توانیم سکوت ظالمانه را تصور کنیم. و سپس می آید سؤال مهمی که ابراهیم باید در تمام مدت از آن می ترسید، سؤالی که بسیار واضح بود: گوسفند قربانی سوختنی کجاست؟ او باید چه جوابی بدهد؟ "پسر، خدا برای خود گوسفندی برای قربانی سوختنی فراهم خواهد کرد" (آیه 8). (یک دروغ سفید دیگر؟ یا بیان دیگری از اعتماد ناامیدانه به این خدای نامفهوم؟ «و هر دو با هم رفتند.» دیگر چیزی گفته نمی شود، کلمه ای که حتی بتواند این تنش غیرقابل تحمل را کاهش دهد

گویی در حرکت آهسته شرح داده می شود که چگونه می رسند، چگونه ابراهیم محراب را می سازد و چوب را بالای سر می گذارد. حال باید حیوان قربانی گرفته شود و قیل از اینکه مرده در محراب، روی هیزم گذاشته شود، ذبح شود. اما حیوان قربانی آنجا نیست. برای این، ابراهیم پسرش را می گیرد، می بندد و بسته بر قربانگاه می گذارد. هیچ کلمه ای در مورد آنچه اسحاق یا ابراهیم گفته اند گزارش نشده است، فقط خود واقعه وحشتناک است. ابراهیم دست خود را دراز می کند، چاقویی را که در دستش است دوباره محکم «اثر می گیرد تا ضربه مرگبار را به پسرش بزند - سپس صدایی از بهشت می شنود: «ابراهیم! ابراهیم سپس ابراهیم چاقو را پایین می آورد و همان طور که در ابتدای داستان جواب می دهد، پاسخ می دهد: «اینجا هستم.» و سپس خداوند او را از انجام کاری که در ابتدای داستان از او خواسته بود، منع می کند تا او را ذبح کند. پسر به او توضیح می دهد که معنای این "آزمایش رادیکال اطاعت" چیست: "اکنون می دانم که تو از خدا می ترسی و به خاطر من از تنها پسرت دریغ نکرده ای" (آیه 12 ب). و هنگامی که ابراهیم به اطراف نگاه می کند، قوچ پشت سر خود را می بیند که در پرچین گیر کرده است، آن را می گیرد و اکنون می تواند آنچه را که به پسرش اسحاق در امانت نامیدانه خود اعلام کرده بود انجام دهد: خداوند گوسفندی را برای قربانی سوختنی فراهم می کند

ابراهیم این مکان را "خدا بینا" می نامد. می بیند که زیاد خواسته است و در آغوش ابراهیم می افتد. او متوجه می شود که چگونه، به خصوص در اینجا، جایی که کسی هر کاری می کند تا آخرین نتیجه از او اطاعت کند، مردم غرق شده و نابود می شوند. بنابراین، خواستن عدالت برای خدا بر اساس توانایی خود نمی تواند منجر به نجات و زندگی شود.

مطمئناً ما در واقع این را کاملاً مدیون او هستیم، با هر آنچه که هستیم و داریم. مطمئناً به سختی هیچ یک از ما فکر می کنیم که می توانیم از طریق کمک های کلیسا و کمک های مالی، با شرکت در مراسم کلیسا و کار در جامعه، خالق خود را جبران کنیم. خدا در واقع بر تمام زندگی ما ادعا دارد. اما او هیچ علاقه ای ندارد که ما را با آن نابود کند. سپس فقط قوچ. سپس خود را ترجیح می دهد: آنچه را که ابتدا می خواست از ابراهیم بخواهد، از خود می خواهد. خدا در واقع تنها و عزیزترین پسر خود را می دهد! باشد که ما در ارادت کامل و اعتماد کامل به او شکست بخوریم، سپس او خودش این کار را در پسرش انجام می دهد. از یک طرف، عیسی خود را با تمام زندگی خود در دسترس خدا قرار می دهد و بدین ترتیب هر چیزی را که مطابق با اراده و اعتماد خدا به او است، انجام می دهد. از سوی دیگر، اگر از عبادت و اعتماد کامل به او دریغ کنیم، عواقب آنچه را که به خدا مدیونیم می پذیرد. اما او به خاطر خودخواهی ما نمی گذارد ما از بین برویم، بلکه خودش وارد شکاف می شود و از ما محافظت می کند که ما یا فرزندانمان قربانی بلندپروازی ما نشوند. پسر او بره خدا می شود که گناه جهان را برمی دارد و به صلیب می برد. ابراهیم بدون اینکه بداند دروغ نگفته بود که بهانه خود را به اسحاق آورد: "پسرم، خداوند گوسفندی را برای قربانی سوختنی" فراهم می کند.

قربانی عیسی کمتر از اقدام ابراهیم ترسناک و تکان دهنده نیست. فقط می توان با همان وحشتی که قبل از چاقوی تیز ابراهیم بر گردن اسحاق بود، در مقابل وقایع گلگوتا ایستاد. یا باید آنقدر به آن عادت کنیم که دیگر تاثیری روی ما نداشته باشد؟ برای خدای ما راحت تر از ابراهیم نیست که فرزندش را رها کند. حتی خدا هم فقط می تواند ساکت بماند. او خود عمیقاً تحت تأثیر زخم های مسیح است. اما خدا قوی است که این را هم تحمل کند. او می تواند بیش از یک انسان را اداره کند. در نهایت زیر باری که ما نمی توانیم آن را تحمل کنیم فرو نمی ریزد. عشق خدا برای استقامت در فداکاری و اعتماد به خدا و ما قدرتمند است. او به تنهایی ناامیدانه نمی تواند ما را به چنین فداکاری و اعتمادی سوق دهد. به خاطر ما، او خودش آماده است تا تعهد نهایی را انجام دهد. او قبلاً با اعتماد کامل به نیروی نجات دهنده و عشق و ارادت به او، وظیفه قربانی کردن پسرش را از ابراهیم راحت کرد. او می بیند که فقط او می تواند این عمل را تحمل کند. زندگی ابراهیم نابود خواهد شد. به همین دلیل است که خود او در نهایت نقش ابراهیم را به عهده می گیرد که پدري است، که پسرش را می دهد تا در راه خدا بمیرد. برای اینکه ما را از این خواسته های آدمکش رهایی بخشد خودش این راه را در پیش گرفته و نسبت به خودش خشن و ظالم است. اما الان واقعاً فداکاری تمام شده است. - در جایی که به عیسی مسیح اعتماد کنیم، دیگر هیچ کار ناتمامی بین ما و خدا وجود ندارد.

جامعه عزیز، در غیر این صورت، وقتی داستانی از کتاب مقدس را می شنویم، معمولاً می توانیم آن را به خودمان مرتبط کنیم و جایی در آن پیدا کنیم. اما ما نمی توانیم این داستان اطاعت ابراهیم را در مورد خودمان اعمال کنیم. ما نمی توانیم با ابراهیم همراه شویم. چگونه می خواستیم؟ ما هم قطعاً نمی خواهیم، خودمان را راحت کنیم. اما فدا کردن چیزی که آنقدر بدون قید و شرط و بی رحمانه برای خدا دوست داریم فراتر از توان ماست. حتی اگر مانند ابراهیم تلاشی جدی بکنیم تا به ادعای کلی خداوند در مورد زندگی خود عمل کنیم، ناگزیر به جایی می رسیم که با بهترین اراده در جهان، نتوانیم خود را به انجام آن برسانیم. به جایی می رسیم که فکر می کنیم باید به خودمان آسیب برسانیم، خودمان را نابود می کنیم. و سپس ما مرغ را بیرون می آوریم. نهایتاً چاقو از دستمان می افتد. خیر، جامعه عزیز، هیچ مقایسه ای بین اطاعت ابراهیم و تلاش ما برای ایمان زنده وجود ندارد، هر چقدر هم که بزرگ باشد. ابراهیم از ما برتری غیر قابل مقایسه ای دارد.

فقط خدا با ابراهیم قابل مقایسه است. فقط رحمت او برابر با اطاعت ابراهیم است. فقط با او می توانیم با ابراهیم ارتباط برقرار کنیم. او به تنهایی از انجام بزرگترین فداکاری قابل تصور ابایی ندارد. فقط خداست که واقعاً می تواند اراده خدا را برآورده کند. فقط خدا پرهیزگار است. بسیار مهم است که ما واقعاً از این موضوع دور بمانیم. ما می توانیم و باید به خدا اجازه دهیم کارش را انجام دهد. ما فقط می توانیم با وحشت، و ستایش و شادی به نجات خود به آنچه خدا در پسرش انجام می دهد نگاه کنیم. این برای ما اتفاق می افتد اما بدون هیچ دخالتی از طرف ما

اچه افتخاری برای ابراهیم که فقط با خدا سنجیده می شود! این کاملاً در سطح انسانی قابل مقایسه نیست

اما ابراهیم در نهایت چگونه زندگی می کند؟ از اطاعت او؟ نه، فقط او را به لبه ی تباهی، تا آستانه ی نابودی می رساند. ابراهیم زنده می ماند زیرا خداوند او را بیدار و مهربان نگه می دارد. خدا می بیند. این نجات ابراهیم است. خدا می بیند که چه چیزی برای ابراهیم زیاد است و چه کارهایی باید انجام دهد

و این نگاه محبت آمیز از چشمان خدا نیز بر ما تکیه دارد. او همچنین مراقب و مهربان ما است و می بیند که چه زمانی از ما زیاده خواهی می کند. او جای ما را می گیرد و باری را که بر ما سنگین است بر دوش می گیرد. بله، او قبلاً با کمک او از ما جلوتر است. قبل از اینکه ما به دنیا بیاییم، او پسرش را برای ما به دنیا آورد و به او داد تا بمیرد. نگاه او به طور نامفهومی مراقب و توجه است. او ما را می بیند و هر چقدر هم که برایش هزینه داشته باشد، از ما نهایت صرفه جویی را خواهد کرد. او از هیچ فداکاری برای ما دریغ نخواهد کرد. «چطور نمی توانست همه چیز را با خود به ما بدهد؟» ما می توانیم به او اعتماد کنیم، بله، شاید گاهی اوقات به همان اندازه که ابراهیم در آن زمان اعتماد داشت اعتماد کنیم - اما اعتماد کنیم زیرا خدا دیگر نمی تواند آنچه را که در جلجتا برای ما انجام داده است از ما بگیرد. آمین